**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020803**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در جلسۀ قبل در مورد زکات اسب و خیل صحبت کردیم، ما عرض کردیم که ظاهرا این روایتی که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام هست ناظر به جریانی هست که در زمان عمر اتفاق افتاده و عمر از صحابه مشورت کرده در مورد این که آن زکاتی که اهل شام درخواست کردند از حضرت که ازشان بگیرد مقدارش را حضرت امیر صلوات الله علیه تعیین کرده و تأکید حضرت امیر این بوده که این زکات زکات مستحبی باید باشد به گونه‌ای نباشد که بعدا تبدیل بشود به زکات واجب بشود که من عرض می‌کردم که در نقلی از نقل‌های اهل تسنن هست که حضرت امیر این زکات خیل را عفو کردند صاحب اینها، عرض می‌کردم این عفو حضرت امیر علی القاعده نشانگر این هست که این به صورت الزامی در آمده بوده این زکات، این که امیر المؤمنین عفو کرده. یکی از دوستان خدا خیرشان بدهد یک زحمتی کشیدند و پیامکی فرستادند، من پیامکشان را می‌خوانم، پیامک خوبی است، نوشتند برخی گفتند که در همان زمان عمر پس از ماجرای اهل شام ماجرای دیگری پیش آمد که خود عمر زکات خیل را الزامی کرد، عبد الرحمن بن امیة اخوا یعلی ابن امیه فرسا انثی بمائتی قلوس، قلوس نمی‌دانم چی است، قلوص گوسفند است خاصی است احتمالا، نمی‌دانم قلوص به چه معناست. فندم البایع فلحق بعمر و قال غصبنی یعلیٰ و اخوه فرسا لی، این گفته اسبم را دزدیدند

**شاگرد:** شتر ماده

**استاد:**‌ شتر ماده؟ بله، خب دیگر خیلی شتر ماده قلوص، صد تا شتر ماده داده بوده یک دانه اسب گرفته بوده، چه قیمتی داشته این اسب که با صد تا شتر ماده معامله کرده. تازه بعد از آن هم ندم البایع، آن هم تازه پشیمان هم شده دیگر، می‌گوید فکتب عمر الی یعلی ان الحق بی، بیا پیش من و می‌گوید فاعطاه، فاخبره الخبر، خلاصه گفته بود داستان چی است و می‌گوید داستان این است خریده برادرم و امثال اینها. فقال عمر ان الخیل لتبلغ عندکم هذا، اسب‌ها اینقدر قیمتش است، یک دانه اسب صد تا شتر ماده قیمت داشته باشد؟ فقال این ادامه‌اش را نیاورده، فقال عمر فنأخذ من اربعین شاةً شاةً و لا نأخذ من الخیل شیءً، از هر ۴۰ گوسفند یک گوسفندش به عنوان زکات حکومت می‌گیرد از این اسب‌هایی که اینقدر قیمتی است این تعبیری که اینجا برایتان خواندم از عبارت مبسوط سرخسی که می‌گوید این اسب‌ها خیلی، حکام بدانند که این اسب، اصلا گوشه‌ای از بحث زکات به این اسب‌ها تعلق بگیرد اسب‌ها رفته همه، این خیلی اسب‌ها جاذبه دارند. می‌گوید فضرب علی الخیل دینارا دینارا، دینار دیناری چیز کرد، عثمان هم ادامه داد، قال ابن شهاب کان عثمان بن عفان یصدق النخل، و عثمان بن عفان هم از، یصدق الخیل، از خیل هم صدقه می‌گرفته. که بعد حضرت امیر آمده دیده که این صدقه تبدیل شده به یک صدقۀ الزامی دیگر آن را برداشته که دیگر به صورت الزامی مطرح نباشد. عرض کردم به نظر می‌رسد که این روایاتی که، ما دو تا روایت داشتیم، یک روایت ناظر به این داستان تاریخی می‌تواند باشد، احتمال این که این روایت ناظر به این داستان تاریخی هم باشد کافی هست برای این که ما به این روایت نتوانیم تمسک کنیم چون این روایت عرض کردم در مقام بیان اصل حکم چیز نیست، این که خیلی زکات دارد یا ندارد، مقدارش را دارد تعیین می‌کند، روایتی که در مقام بیان فروع یک حکم هست نسبت به آن اصل حکم نمی‌شود به اطلاقش تمسک کرد، این است که اصلا این ظهور در این که امام باقر و امام صادق علیه السلام در مقام بیان وجوبی بودن صدقۀ خیلی هستند نیست، و البته این نکته را هم ضمیمه بکنم که اصلا کلمۀ صدقه هم توش نیست، نه در این روایت نه در روایت بعدی به عنوان زکات بگوییم، اینها در آن نقلی که هست اینها احساس کرده بودند که چیزهای گرانقیمت دارند و مناسب هست از این چیزهای گران قیمت زکات گرفته باشد، پیشنهاد زکات کردند، عمر هم این پیشنهاد را پذیرفته، امیر المؤمنین هم گفته پیشنهاد تا وقتی که جنبۀ استحبابی باشد خوب است، حَسَنٌ، ولی به شرطی که تبدیل به یک سیره نشود که بعد از تو جزیه بشود و الزامی بشود و به طوری که افراد باید با خواری و چیزها این را بخواهند بپردازند و اینها. این یک روایت.

روایت دوم هم عرض می‌کردم که این روایت از مصادیق ما یشبه قول الناس ففیه التقیه است. یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم آن این است که بین زراره مثلا و ابی بصیر اینها تفاوت جایگاه اجتماعی وجود دارد، ابو بصیر یک شخص نابینایی هست که با سنی‌ها هم اصلا ارتباط نداشته و در خودش بوده و خیلی هم در میان شیعه محترم بوده ولی شما در میان اهل تسنن هیچ اسمی از ابوبصیر نمی‌بینید و هیچ ابی بصیر را هم این که از عامه مطلبی نقل کند اصلا اینجور نیست، یک کسی است که کاملا درون مذهبی است، کامل کامل، به خلاف زراره، زراره حالا صرفنظر از این که سابقا خودش سنی بوده، این برادرها سنی بودند در روایت‌های زراره نقل از سنی‌ها زیاد است و این که زراره با سنی‌ها در ارتباط بوده، با سنی‌ها هم مناظره می‌کرده، بحث می‌کرده، و اسم زراره در مجمع‌های سنی‌ها مطرح هست، برادران زراره را به عنوان برادرهایی که خیلی با احترام، می‌گوید که این نقل مال کی هست که می‌گوید این برادرهایی که می‌آیند اینقدر با ابهت و محترم هستند اینها کی‌ها هستند، در همین کتاب‌های اهل تسنن هست، اشاره به زراره و برادرهای زراره هست. اینها شخصیت‌های اینجوری بودند، یعنی یک شخصیت، ارتباط داشتند با سنی‌ها، ارتباط نه، یک منزوی که هیچگونه ارتباطی با سنی‌ها نداشته نبوده، حتی عرض کنم محمد بن مسلم هم که در آن روایت دیگر ما داشتیم، آن محمد بن مسلم هم با سنی‌ها مرتبط است، البته سعی می‌کرده خودش را پنهان قرار بدهد ولی عالم‌های سنی می‌شناختند، ابن ابی لیلا می‌فرستد سراغ محمد بن مسلم، آن خواندم عبارت‌هایی که، آن داستانی که ابو حنیفه آن دعنا نعیشی که آن روایتی که خواندم، اینها به هر حال کسانی هستند در میان لا اقل عالمان اهل تسنن شناخته شده هستند، طبیعتا در امثال زراره و محمد بن مسلم خیلی وقت‌ها زمینۀ این که اینها مورد آزار قرار بگیرند، مورد اذیت قرار بگیرند وجود داشته، فرق است بین ابی بصیر و زراره. یک روایت معروفی هست حالا من این روایت را آوردم بخوانم، روایت جالبی است من حالا امروز روز چهارشنبه ما قرار بود روایت بخوانیم می‌خواستم یک روایت دیگر آورده بودم بخوانم ولی حالا آن برگه‌ام را جا گذاشتم این است که حالا این روایت را که نمی‌خواستم کامل بخوانم حالا کامل می‌خوانم به جای آن روایت.

روایتی هست با دو سند به عبد الله بن زراره می‌رسد که یکی از سندهایش را فکر می‌کنم، حالا عبارت سندی‌اش را هم بخوانم، در رجال کشی هست،

«حَدَّثَنِي حَمْدَوَيْهِ بْنُ نُصَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ حَدَّثَنِي يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَارَةَ.» این یک سند.

سند دیگرش

«مُحَمَّدُ بْنُ قُولَوَيْهِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بن بندار، قَالوا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ،» قالوا دارد، حالا گاهی اوقات شنیدم برای مثنی هم قالوا تعبیر می‌کنند امثال اینها.

**شاگرد:** طبع آقای مصطفوی قالا دارد

**استاد:**‌ قالا دارد، خب قالا باشد که درست است. قالا حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنی هارون عن الحسن بن محبوب، آنجا، همین را می‌خواستم بگویم این باید «بن» باشد. هارون بن الحسن بن محبوب عن محمد بن عبد الله بن زراره و ابنیه الحسن و الحسین عن عبد الله بن زراره. آن سند اوّل که خب بدون تردید تا عبد الله بن زراره‌اش صحیح است، هیچ مشکلی آن سند. بدون تردید که می‌گویم با توجه به اثبات وثاقت محمد بن عیسی بن عبید که دیگر متأخرین بحث خاصی در وثاقتش ندارند. حالا عبد الله بن زراره را نمی‌دانم می‌شود تصحیح کرد، نمی‌شود تصحیح کرد علی ای تقدیر این یک نقل مهمی است.

قال قال لی ابا عبد الله علیه السلام اقرأ منی. ابنیه الحسن و الحسین. محمد بن عبد الله بن زراره و ابنیه الحسن و الحسین، ابنیه مرجع ضمیرش به زراره برمی‌گردد، حسن بن زراره و حسین بن زراره، این یک روایت خانوادگی است چون در مدح زراره است مقید بودند همه این چیز را نقل کنند. یعنی عبد الله بن زراره انگار برادر بزرگ‌تر بوده احتمالا برادرهایش این مطلب را برای محمد بن عبد الله زراره که برادر زاده‌اش بوده نقل کردند و از طریق، حالا غیر از خانوادگی آن طریق اوّلش طریق خانوادگی نیست ولی طریق دوم طریق خانوادگی است.

«قَالَ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اقْرَأْ مِنِّي عَلَى وَالِدِكَ السَّلَامَ، وَ قُلْ لَهُ إِنِّي إِنَّمَا أَعِيبُكَ دِفَاعاً مِنِّي عَنْكَ، فَإِنَّ النَّاسَ وَ الْعَدُوَّ يُسَارِعُونَ إِلَى كُلِّ مَنْ قَرَّبْنَاهُ»

این شاید مراد از عدو یعنی سلاطین، مردم و سلاطینی که عدو هستند اینها: «يُسَارِعُونَ إِلَى كُلِّ مَنْ قَرَّبْنَاهُ وَ حَمِدْنَا مَكَانَهُ لِإِدْخَالِ الْأَذَى فِي مَنْ نُحِبُّهُ وَ نُقَرِّبُهُ، وَ يَرْمُونَهُ لِمَحَبَّتِهم لَهُ وَ قُرْبِهم وَ دُنُوِّهِم مِنَّا، وَ يَرَوْنَ إِدْخَالَ الْأَذَى»

یرون یعنی این کار را مناسب می‌دانند، اعتقاد دارند. اعتقاد دارند «إِدْخَالَ الْأَذَى عَلَيْهِ وَ قَتْلَهُ، وَ يَحْمَدُونَ كُلَّ مَنْ عِبْنَاهُ» هر کسی را که ما عیبناک بدانیم آنها را چیز می‌کنیم. به عنوان یک نوع حساب شخصی دارند.

«وَ يَحْمَدُونَ كُلَّ مَنْ عِبْنَاهُ نَحْنُ، فَإِنَّمَا أَعِيبُكَ»

این اصل کبرای کلی این است که مردم با دوستان ما دشمنند با دشمنان ما دوستند، من هم برای این که مردم نسبت به تو اذیت نکنند و اینها این عیب‌هایی که برای تو می‌گویم به خاطر این است.

«لِأَنَّكَ رَجُلٌ اشْتَهَرْتَ بِنَا وَ بِمَيْلِكَ إِلَيْنَا،»

تو شخصی هستی مشهور هستی که، اشتهرتَ بنا، به وسیلۀ ما مشهور شدی و مشهور شدی که به ما میل داری.

«وَ أَنْتَ فِي ذَلِكَ مَذْمُومٌ عِنْدَ النَّاسِ غَيْرُ مَحْمُودِ الْأَثَرِ بِمَوَدَّتِكَ لَنَا وَ لِمَيْلِكَ إِلَيْنَا، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعِيبَكَ لِيَحْمَدُوا أَمْرَكَ فِي الدِّينِ بِعَيْبِكَ وَ نَقْصِكَ، وَ يَكُونَ بِذَلِكَ مِنَّا دَافِعَ شَرِّهِمْ عَنْكَ،»

این مذمتی که ما می‌کنم شر مردم از تو دفع می‌کند، بعد:

« يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ: أَمَّا السَّفِينَةُ فَكٰانَتْ لِمَسٰاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهٰا وَ كٰانَ وَرٰاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ (صَالِحَةٍ) غَصْباً، هَذَا التَّنْزِيلُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ صَالِحَةٌ،»

این مراد از سفینه‌ای که در اینجا هست كُلَّ سَفِينَةٍ (صَالِحَةٍ) است.

«لَا وَ اللَّهِ مَا عَابَهَا إِلَّا لِكَيْ تَسْلَمَ مِنَ الْمَلِكِ» این خراب کردنی که دوست حضرت موسی صاحب حضرت موسی آنها را خراب نکرد مگر این که از دست ملک نجات پیدا کنند آن سفینه‌ها.

«وَ لَا تَعْطَبَ عَلَى يَدَيْهِ» یعنی علی یدیه ملک.

«وَ لَقَدْ كَانَتْ صَالِحَةً لَيْسَ لِلْعَيْبِ فیهَا مَسَاغٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ،»

قبلا صالحه بود و هیچ عیبی هم نداشت. اگر عیب نداشت می‌رفت آن غصب می‌شد به وسیلۀ آن ملک. می‌گوید شما هم اگر صالح باشید آن ملک پدرتان را در می‌آورد، اذیتتان می‌کند. من عیبناک می‌کنم شما را برای این که دیگر دست از سر شما بردارم.

«فَافْهَمِ الْمِثْلَ يَرْحَمْكَ اللَّهُ فَإِنَّكَ وَ اللَّهِ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَ أَحَبُّ أَصْحَابِ أَبِي (ع) حَيّاً وَ مَيِّتاً، فَإِنَّكَ أَفْضَلُ سُفُنِ ذَلِكَ الْبَحْرِ الْقَمْقَامِ الزَّاخِرِ،»

تو افضلین، برترین سفینۀ این بحر قمقام زاخر،‌این دریای پر تلاطمی که در این دریا همۀ افراد غرق می‌شوند و برای نجات پیدا کردن باید به کشتی پناه ببرند و هر کسی داخل کشتی نباشد غرق می‌شود، تو بزرگ‌ترین کشتی‌ای هست که هر کسی که می‌خواهد نجات پیدا کند باید به تو پناهنده بشود و به تو متوسل بشود.

«وَ أَنَّ مِنْ وَرَائِكَ مَلَكاً ظَلُوماً غَصُوباً يَرْقُبُ عُبُورَ كُلِّ سَفِينَةٍ صَالِحَةٍ تَرِدُ مِنْ بَحْرِ الْهُدَى لِيَأْخُذَهَا غَصْباً ثُمَّ يَغْصِبَهَا وَ أَهْلَهَا، وَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ حَيّاً وَ رَحْمَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ عَلَيْكَ مَيِّتاً، وَ لَقَدْ أَدَّى لي ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ رِسَالَتَكَ، احَاطَهُمَا اللَّهُ وَ كَلَأَهُمَا وَ حَفِظَهُمَا بِصَلَاحِ أَبِيهِمَا كَمَا»

به خاطر این که بابای این حسن و حسین آدم‌های خوبی هستند خدا این حسن و حسین پسرهای تو را، ابناک الحسن و الحسین در این پسرهای عبد الله بن زراره هست طبق این نقل. ابنیه، ابن عبد الله بن زراره است. یعنی عبد الله بن زراره بر پسرهایش حسن و حسین نقل کرده، حسن و حسین برای، نه ابناک همان ابن زراره، اشتباه کردم، مخاطب زراره است دیگر.

«وَ لَقَدْ أَدَّى لي ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ رِسَالَتَكَ، احَاطَهُمَا اللَّهُ وَ كَلَأَهُمَا وَ حَفِظَهُمَا بِصَلَاحِ أَبِيهِمَا كَمَا»

به جهت صالح بودن پدر اینها خدا بچه‌هایشان را حفظ کند و امثال اینها.

«كَمَا حَفِظَ الْغُلَامَيْنِ،»

آن داستان غلامین را به خاطر این که پدرشان آدم صالحی بود آن به خیلی وقت‌ها احترام پدر به فرزند هست.

خدا حالا به تناسب یاد این قصه افتادم این را هم بگویم بد نیست. مرحوم حاج فقیهی رشتی، دو نفر بودند که خیلی تلاش کرده بودند برای آوردن مرحوم آقای بروجردی به قم، یکی مرحوم امام بودند، یکی مرحوم حاج فقیهی رشتی، اینها خیلی یعنی تلاش عمده برای آوردن مرحوم آقای بروجردی به قم به وسیلۀ این دو بزرگوار انجام شده بود. البته خب اینها رده‌های بعدی، اساتید حوزه بودند، رؤسای حوزه مرحوم آقای صدر و آقای حجت و آقای آسید محمد تقی خوانساری بودند، آنها به هر حال دعوت کردند، به دعوت آنها آقای بروجردی آمده بودند، ولی کارهای قبلی که این علما را هم تشویق کنند به دعوت از آقای بروجردی به وسیلۀ مرحوم امام و مرحوم حاج فقیهی رشتی انجام شده بود. مرحوم امام البته آن اواخر دیگر خیلی با یک سری مسائلی پیش می‌آید و اینها، یک مقدار روابطشان تیره می‌شود. ولی حاج فقیهی رشتی تا آخر با آقای بروجردی همراه بودند و، بعد از این که آقای بروجردی مرحوم می‌شوند بعد از آن هم که پسرشان مرحوم آسید حسن بیت آقای بروجردی را اداره می‌کرده ایشان می‌رفته و اینها، بعد یک جریانی پیش می‌آید که ایشان احساس می‌کند که برایش سنگین بوده که ادامه بدهد رفتن بیت مرحوم آقای بروجردی را، در ذهنش خطور می‌کند که دیگر نرود بیت آقای بروجردی، شب آقای بروجردی را خواب می‌بیند اگر اشتباه نکنم ظاهرا خودش خواب می‌بیند که آقای بروجردی خطاب بهش می‌کنند که الرجل یحفظ فی ولده، و خب متوجه می‌شود که برای این که آقای بروجردی حفظ بشود باید این بیت آقای بروجردی حفظ بشود. این هم «وَ حَفِظَهُمَا بِصَلَاحِ أَبِيهِمَا» این اشاره به این هست که خداوند وقتی پدر شما پدر صالحی بوده شما را هم به جهت صلاح پدرتان حفظ کند. «كَمَا حَفِظَ الْغُلَامَيْنِ، فَلَا يَضِيقَنَّ صَدْرُكَ مِنَ الَّذِي أَمَرَكَ أَبِي (ع) وَ أَمَرْتُكَ بِهِ، وَ أَتَاكَ أَبُو بَصِيرٍ بِخِلَافِ الَّذِي أَمَرْنَاكَ بِهِ، فَلَا وَ اللَّهِ مَا أَمَرْنَاكَ وَ لَا أَمَرْنَاهُ إِلَّا بِأَمْرٍ وَسِعَنَا وَ وَسِعَكُمُ الْأَخْذُ بِهِ، وَ لِكُلِّ ذَلِكَ عِنْدَنَا تَصَارِيفُ وَ مَعَانٍ تُوَافِقُ الْحَقَّ، وَ لَوْ أَذِنَ لَنَا لَعَلِمْتُمْ أَنَّ الْحَقَّ فِي الَّذِي أَمَرْنَاكُمْ بِهِ» ما به شما یک دستور دادیم به ابوبصیر یک دستور دادیم نمی‌توانیم توضیح بدهیم که این دو تا دستوری که به همدیگر مخالف از وجه‌اش چی است؟ اگر به ما اجازه می‌دادند خداوند تبارک و تعالی بیان می‌کردیم و شما می‌فهمیدید که حق همان چیزی هست که ما امر کردیم.

«فَرَدُّوا إِلَيْنَا الْأَمْرَ وَ سَلِّمُوا لَنَا وَ اصْبِرُوا لِأَحْكَامِنَا وَ ارْضَوْا بِهَا، وَ الَّذِي فَرَّقَ بَيْنَكُمْ فَهُوَ رَاعِيكُمُ الَّذِي اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ خَلْقَهُ،»

آن کسی که بین شما فرق گذاشته آن چوپان شما هست که خداوند آن را خلقش را در اختیار او گذاشته به عنوان رعیت او قرار داده.

«وَ هُوَ أَعْرَفُ بِمَصْلَحَةِ غَنَمِهِ فِي فَسَادِ أَمْرِهَا،»

من فکر کنم این «فی» اگر «من» باشد قشنگ‌تر است، یعنی آن راعی به مصلحت غنم از فساد امر آگاه‌تر است یعنی می‌داند کجا مصلحتش است، کجا فساد امر غنم هست، حالا فی فساد امرها یعنی همین، مراد این هست که تشخیص این که چه کاری به صلاح این به اصطلاح غنم هست و چه کاری به صلاح نیست آن چوپان بهتر می‌داند.

«فَإِنْ شَاءَ فَرَّقَ بَيْنَهَا لِتَسْلَمَ»

بعضی وقت‌ها بین اینها چیز قرار می‌دهد. یعنی گاهی اوقات دو تا دستور به شیعیان می‌دهد که هر کدام یک دستور انجام بدهند، لتسلم، جایی که مصلحت این هست که اینها یکپارچه نباشند. گاهی اوقات مصلحت در یکپارچگی است، یک حکم واحد دستور می‌دهد. گاهی اوقات مصلحت در تفرقه است، تفرقه انجام می‌دهد.

«ثُمَّ يَجْمَعُ بَيْنَهَا لِتَأْمَنَ مِنْ فَسَادِهَا وَ خَوْفِ عَدُوِّهَا فِي آثَارِ مَا يَأْذَنُ اللَّهُ، وَ يَأْتِيهَا بِالْأَمْنِ مِنْ مَأْمَنِهِ وَ الْفَرَجِ مِنْ عِنْدِهِ، عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ وَ الرَّدِّ إِلَيْنَا وَ انْتِظَارِ أَمْرِنَا وَ أَمْرِكُمْ وَ فَرَجِنَا وَ فَرَجِكُمْ، وَ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا وَ تَكَلَّمَ مُتَكَلِّمُنَا»

ما الآن مجبور به سکوت هستیم، نمی‌توانیم رازهای پنهان را آشکار کنیم به خلاف حضرت مهدی که متکلم ماست، سخنگوی ماست و رازهای الهی را آشکار می‌کند.

«ثُمَّ اسْتَأْنَفَ بِكُمْ تَعْلِيمَ الْقُرْآنِ وَ شَرَائِعِ الدِّينِ وَ الْأَحْكَامِ وَ الْفَرَائِضِ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله لَأَنْكَرَ أَهْلُ الْبَصَائِرِ فِيكُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِنْكَاراً شَدِيداً،»

آدم‌هایی که اهل بصیرت هستند و خیلی هم چیز می‌فهمند وقتی حضرت ولی عصر بیاید و آن مسائلی را که پنهان هست آشکار کند این اهل البصائر آنجا دیگر اهل بصیرتشان می‌رود جای دیگری.

**شاگرد:** ؟؟؟ بصیره مقصود است

**استاد:**‌ نه، یعنی کسانی که الآن خیلی چیز می‌فهمند و این به ظاهر دارند می‌فهمند، باطن را نمی‌دانند.

**شاگرد:** اهل سنت است یا در همین شیعیان است؟

**استاد:**‌ نه به نظرم شیعیان است و می‌خواهد بگوید آن کسانی که ظاهربین هستند اهل البصائر ظاهربین هستند و به باطن‌ها توجه ندارند آنها حضرت مهدی می‌آید باطن را که آشکار می‌کند اینها چون با آن چیزی که ظاهری که اینها یاد گرفتند تنافی دارد آن را انکار می‌کنند، دقیقا مثل همان داستان حضرت موسی و حضرت خضر، این انکار هم شبیه همان انکار حضرت موسی هست که اینهایی هستند که به حسب ظاهر حکم می‌کنند.

«ثُمَّ لَمْ تَسْتَقِيمُوا عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ طَرِيقِهِ إِلَّا مِنْ تَحْتِ حَدِّ السَّيْفِ فَوْقَ رِقَابِكُمْ،» حالا این تکه «إِنَّ النَّاسَ» این تکه‌ای که باری بحث‌های ما مهم بود، بحث تقیه، آن معنایی که از آقای حائری نقل می‌کردیم که آقای حائری می‌گفتند نفس موافقت خبر با فتواهای اهل تسنن خودش امارۀ جعلی بودن و مجعول بودن هست اینجا هم به همین اشاره دارد.

«إِنَّ النَّاسَ بَعْدَ نَبِيِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَكِبَ اللَّهُ بِهِ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»

خلاصه خداوند، یعنی به گونه‌ای شدند که سنت قبلی‌ها. این یک روایتی داریم می‌گوید که خداوند تمام سننی که امم قبلی باهاش مواجه بودند در این امت هم قرار می‌دهد. غزة بالفزة، آن روایت‌هایی که می‌گوید آن چیزهایی آن تحریفات و انحرافاتی که در امت سابق اتفاق افتاده به طور کامل هزوا غزة بالغزة در این امت هم اتفاق می‌افتد. می‌گوید این دقیقا همان انحرافاتی که در امت‌های سابق رخ داده بعد از وفات پیغمبر هم دقیقا همین انحرافات در این امت.

«فَغَيَّرُوا وَ بَدَّلُوا وَ حَرَّفُوا وَ زَادُوا فِي دِينِ اللَّهِ وَ نَقَصُوا مِنْهُ، فَمَا مِنْ شَيْ‌ءٍ عَلَيْهِ النَّاسُ الْيَوْمَ إِلَّا وَ هُوَ مُنْحَرِفٌ عَمَّا نَزَلَ بِهِ الْوَحْيُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»

هیچ چیزی دست نخورده باقی نگذاشتند.

«فَأَجِبْ یرَحِمَكَ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ تُدْعَى إِلَى حَيْثُ تُدْعَى، حَتَّى يَأْتِيَ مَنْ يَسْتَأْنِفُ بِكُمْ دِيْنَ اللَّهِ اسْتِئْنَافاً، وَ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ السِّتَّةِ وَ الْأَرْبَعِينَ، وَ عَلَيْكَ بِالْحَجِّ»

این دو تا اختلاف مهم بین زراره و ابی بصیر وجود داشته. به زراره دستور داده بودند که نماز روزانۀ چهل و شش رکعتی، جمع بین نافله‌ها و نمازهای واجب دستور زراره چهل و شش رکعتی بوده. به ابی بصیر همین پنجاه و یک رکعتی که الآن مرسوم هست آن را دستور داده بودند. به زراره دستور داده بودند که موقعی که می‌خواهی احرام ببندی به حج افراد احرام ببند، بعدا حج افرادت را تبدیل کن به عمرۀ تمتع ولی به ابوبصیر گفته بودند نه از همان به حج تمتع احرام ببند. تفاوت اینها در این است، زراره با سنی‌ها مأنوس بوده، مرتبط بوده، خیلی وقت‌ها موقعی که اینها احرام می‌بستند اطرافشان سنی‌ها بودند در نتیجه باید رعایت شرایط تقیه را می‌کرده، دستور شرایط تقیه را به زراره داده بودند. حالا من فرصت نکردم آن نماز چهل و شش رکعتی را ببینم آن نماز چهل و شش رکعتی آیا سنی‌ها چیزشان مثلا چهل و شش رکعتی است، پنجاه و یک رکعتی مال شیعه و است و آن، ولی این بحث حج و اینها خب مشخص است که نسبت به حج تمتع سنی‌ها حساسیت دارند. می‌گوید موقعی که می‌خواهی احرام ببندی احرام به سبک سنی‌ها احرام ببند، البته بعدا فسخش می‌کنی، درستش می‌کنی ولی در میقات که مشکل داری با سنی‌ها هستی و معمولا میقات افراد دیگر هم هست به سبک سنی‌ها تو باید احرام ببندی. ولی ابو بصیر نه. این تفاوت همان نکته‌ای که اشاره کردم که ابوبصیر شخصی بوده که اصلا ارتباطی با آنها نداشته، به خلاف زراره. زراره با آنها مرتبط بوده و خیلی با آن. البته زراره هم عرض کنم در جای خودش، زراره هم مناظر بوده بعضی وقت‌ها مناظره‌هایش را می‌بینی بعضی بحث‌هایی که زراره می‌کند خیلی هم آتشی است. از آن آتشی‌هاست، اینجور نیست که یک قدری امام علیه السلام نگه‌اش می‌داشته که خیلی حمله نکند. آن در ارث مثلا یک جایی روایتی از زراره هست در بعضی بحث‌های ارث و امثال اینها، دعواهایی که با سنی‌ها دارد سر چیزهای ارثی و اینها، می‌گوید اگر به اینها می‌گوییم که از کجا شما این فتوا را می‌دهید؟ من کتاب الله ام سنة رسوله، می‌گویند سنة فلان و فلان، بعد او می‌گوید سنة الشیطان، سنة فلان و فلان آنجا را ببینید، می‌گوید شما اگر اهل سنت هستید سنة الرسول نیست سنة الشیطان است، تعبیری که در روایت و اینها هست. خلاصه زراره اینجوری است، آدم خیلی هم می‌گویم آتشی است، امام علیه السلام در مورد امثال زراره‌ای که اینجوری هست مصلحت می‌داند که نگه‌اش دارد، یک قدری تند نرود که برایش خطرناک است امثال اینها.

«فَأَجِبْ یرَحِمَكَ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ تُدْعَى إِلَى حَيْثُ تُدْعَى، حَتَّى يَأْتِيَ مَنْ يَسْتَأْنِفُ بِكُمْ دِيْنَ اللَّهِ اسْتِئْنَافاً، وَ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ السِّتَّةِ وَ الْأَرْبَعِينَ، وَ عَلَيْكَ بِالْحَجِّ أَنْ تُهِلَّ بِالْإِفْرَادِ وَ تَنْوِيَ الْفَسْخَ إِذَا قَدِمْتَ مَكَّةَ وَ طُفْتَ وَ سَعَيْتَ فَسَخْتَ مَا أَهْلَلْتَ بِهِ وَ قَلَبْتَ الْحَجَّ عُمْرَةً أَحْلَلْتَ إِلَى يَوْمِ التَّرْوِيَةِ ثُمَّ اسْتَأْنِفِ الْإِهْلَالَ بِالْحَجِّ مُفْرِداً إِلَى مِنًى وَ تَشْهَدَ الْمَنَافِعَ بِعَرَفَاتٍ وَ الْمُزْدَلِفَةِ، فَكَذَلِكَ حَجَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هَكَذَا أَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَفْعَلُوا: أَنْ يَفْسَخُوا مَا أَهَلُّوا بِهِ وَ يَقْلِبُوا الْحَجَّ عُمْرَةً، وَ إِنَّمَا أَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى إِحْرَامِهِ لِلسَّوْقِ الَّذِي سَاقَ مَعَهُ، فَإِنَّ السَّائِقَ قَارِنٌ وَ الْقَارِنُ لَا يُحِلُّ حَتَّى يَبْلُغَ هَدْيُهُ مَحِلَّهُ، وَ مَحِلُّهُ الْمَنْحَرُ بِمِنًى، فَإِذَا بَلَغَ أَحَلَّ، فَهَذَا الَّذِي أَمَرْنَاكَ بِهِ حَجُّ الْمُتَمَتِّعِ»

این که به تو دستور می‌دهیم این هم حج تمتع است ولی قیافه‌اش، اوّلش یک مقداری نیتت نیت حج افراد کردی.

«فَالْزَمْ ذَلِكَ وَ لَا يَضِيقَنَّ صَدْرُكَ، وَ الَّذِي أَتَاكَ بِهِ أَبُو بَصِيرٍ مِنْ صَلَاةِ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ»

زراره یک مستقیم امام علیه السلام دستوراتی به زراره داده بودند از آن طرف هم دستوراتی به ابی بصیر داده بودند، ابی بصیر این دستورات را می‌آید به زراره می‌گوید. زراره نگران می‌شود که خود امام به من چیز دیگری گفتند ولی به ابوبصیر چیز دیگری گفتند.

می‌گوید:«وَ الَّذِي أَتَاكَ بِهِ أَبُو بَصِيرٍ مِنْ صَلَاةِ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ، وَ الْإِهْلَالِ بِالتَّمَتُّعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ،»

اهلال یعنی احرام بستن. موقع همان احرام بستن و نیت احرام که می‌کنی از همان اوّل نیت تمتع بکنی نه این که آنجا نیتت حج افراد باشد بعدا قرار است فسخش کنی.

«وَ مَا أَمَرْنَا بِهِ مِنْ أَنْ نُهِلَّ بِالتَّمَتُّعِ،» امرنا به ابو بصیر که «أَنْ نُهِلَّ بِالتَّمَتُّعِ، فَلِذَلِكَ عِنْدَنَا مَعَانٍ وَ تَصَارِيفُ كَذَلِكَ مَا يَسَعُنَا وَ يَسَعُكُمْ وَ لَا يُخَالِفُ شَيْ‌ءٌ مِنْهُ الْحَقَّ وَ لَا يُضَادُّهُ، وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ.»

این که من می‌خواهم این نکته را بگویم، فکر می‌کنم که شناخت راویان و این که راوی‌ها چقدر با اهل تسنن برخورد داشتند، چقدر با اینها مأنوس بودند در این که بشود روایت‌هایشان را حمل به تقیه کرد ولو به معنای این که حکم ظرف تقیه را امام بیان کرده است، یا به جهت حفظ اصحاب آن مطلب را بیان کرده است خیلی مهم است و زراره و محمد بن مسلم، من حالا، دلم می‌خواست یک موقعی این را دنبال کنم که این تفاوتی که بین، این ابی بصیر و زراره که در این روایت دارد هر دو حکمی که به ابو بصیر گفتند حکم واقعی است یعنی الآن هم فتوا همین پنجاه و یک رکعت است آن هم این هست که موقع احرام احرام حج تمتع را ببندد، در ظرف تقیه هست که احرام حج افراد بسته می‌شود و امثال اینها. و این دلم می‌خواست یک موقعی آدم فرصت کند یک کار میدانی می‌خواهد که مثلا امثال زراره محمد بن مسلم ببینیم چقدر روایت تقیه‌ای دارند، ابی بصیر چقدر روایت تقیه‌ای دارد، براساس راوی روایت میزان روایت‌های تقیه‌ای و غیر تقیه‌ای روات را از همدیگر تفکیک بکنیم. این بحث تمام. حالا آمده بودم یک مقداری بحث بعدی را شروع کنم که حالا دیگر وقت تمام شد، ان شاء الله شنبه در خدمت دوستان هستیم. من چکیدۀ بحث، بعضی نکات خاصی که یک مقداری وابسته به همان بحث تقیه هست می‌خواهم در آنجا تطبیق بدهم و الا اصل بحث را نمی‌خواهم بازش کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان